

ولادیمیر نابوکاف

نبوغ

مترجم: بابک شهاب

www.ketab.ir

نیما

سرشناسه: نابوکوف، ولادیمیر ولادیمیروویچ، ۱۸۹۹ - ۱۹۷۷ م Nabokov, Vladimir Vladimirovich

عنوان و نام پدیدآور: نبوغ / ولادیمیر نابوکوف؛ مترجم بابک شهاب.

مشخصات نشر: تهران: نشر نیماژ، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۴۴۸ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۶۷-۷۶۰-۹

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیفا

عنوان اصلی: Дар

موضوع: داستان‌های روسی -- قرن ۲۰ م.

موضوع: Russian fiction -- 20th century

شناسه‌ی افزوده: شهاب، بابک، ۱۳۵۲ - مترجم.

رده‌بندی کنگره: PG ۳۴۷۵ رده‌بندی دیویی: ۸۹۱/۷۳۴۴

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۵۴۲۳۱۹

ولادیمیر نابوکوف

نبوغ

مترجم: بابک شهاب

نشر: نیماژ

دبیر مجموعه: شیوا مقاللو

مدیر هنری و طراح گرافیک: محمد جهانی مقدم

ویرایش: تحریریه‌ی نشر نیماژ

لیتوگرافی: نقش‌آور / چاپ و صحافی: فارابی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱ / تیراژ: ۵۰۰ نسخه

ISBN: 978-600-367-760-9

قیمت: ۲۸۰۰۰۰ تومان

نیماژ

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان لبافی‌نژاد، شماره ۱۸۴، تلفن: ۶۶۴۱۱۴۸۵



Nimajpublication



Nimajpublication@gmail.com



www.nashrenimaj.com



۰۹۱۹۵۱۴۴۱۰۰

حق چاپ و نشر انحصاراً محفوظ است.

پیشگفتار نویسنده بر برگردان انگلیسی رمان نبوغ

بخش اعظم نبوغ بین سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۷ در شهر برلین نگاشته شد. آخرین فصل کتاب در سال ۱۹۲۷ در ریویرای فرانسه به پایان رسید. نشریه‌ی پیش‌گام روس‌تباران مهاجر، یادداشت‌های وطنی، که به‌مدد جمعی از اعضای سابق حزب سوسیالیست‌های انقلابی در فرانسه منتشر می‌شد، رمان را در چند شماره (۶۳ تا ۶۷، سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۸) با حذف فصل چهارم به چاپ رساند. بخش نام‌برده به علتی هلامگون با علت تن‌زدن واسیلیف از چاپ شرح حال آمده در فصل سوم کنار گذاشته شد و این نمونه‌ی چشمگیری است از تلقید ناگزیر زندگی از همان هنری که خود، ملامتش می‌کند. متن کامل رمان نزدیک به بیست سال پس از آغاز نگارشش، در سال ۱۹۵۲، به‌یاری مؤسسه‌ی سامری انتشارات چخوف در نیویورک عرضه شد. جالب است تصور نظامی که اجازه‌ی خواندن نبوغ را در روسیه خواهد داد!

من از سال ۱۹۲۲، هم‌زمان با قهرمان کتاب، در برلین اقامت داشتم؛ اما نه این نکته، نه برخی علایق مشترک من و قهرمانم، مانند ادبیات و پروانه‌سانان، حتی توجیه ناچیزی بر بانگ «یافتیم!» خواننده و هم‌ذات‌پنداری خالق با مخلوق نمی‌تواند باشد. من فیودور گادونف چردینتسف نیستم و هیچ‌گاه نبوده‌ام. پدر من

پژوهنده‌ی آسیای مرکزی نبوده است (اگرچه شاید روزی به این کار نیز همت گمارم). هرگز خواستار زینا مرتس نبوده‌ام و هستی یا نیستی شاعری به نام کانچیف یا هر نویسنده‌ی دیگری حتی دمی دل مشغولم نکرده است. جالب است که تصادفاً برخی ویژگی‌هایی را که در سال ۱۹۲۵ داشته‌ام، می‌توانم در کانچیف و شخصیت گذرای دیگری، ادیبی به نام ولادیمیرف، بازشناسم.

در زمان نگارش کتاب، هنوز به آن پایه از چیرگی که لازمه‌ی تفریط و سخت‌دلی در بازآفرینی جامعه‌ی مهاجران است دست نیافته بودم؛ خصلتی که در رمان‌های انگلیسی متأخرترم درباره‌ی برخی بودگاه‌هایم مشهود است. تاریخ، اینجا و آنجا، در دل هنر فروغ می‌افکند. دید فیودور به آلمان را می‌توان بازتاب بی‌اعتنایی خشونت‌بار و نابخردانه‌ی مهاجران روس به بومیان (چه در برلین، چه در پاریس و چه در پراگ) دانست. قهرمان من همچنین متأثر از آن نظام خودکامه‌ی نفرت‌انگیزی است که در زمان نگارش رمان ظهور کرد و پیوندی با ادوار تلاشیده در رمان ندارد.

خیل بی‌کران روشن‌فکرانی که عمده‌ی برون‌شدگان از اتحاد شوروی را در نخستین سال‌های انقلاب بلشویک‌ها شکل می‌دادند، امروزه به آوارگان قبیله‌ای اساطیری می‌مانند با هیروگلیف‌هایی که من می‌کوشم از خاکستر شورستانی به‌در آورم. ما برای روشن‌فکران آمریکا نامکشف ماندیم (آنان، آشفته‌دماغ از تبلیغات کمونیستی، ما را ژنرال‌هایی ستم‌کار، سلاطین نفتی و بانوانی خشکیده و دوربین‌به‌دست می‌پندارند). دیگر اثری از آن دنیا نیست. نه بونین هست، نه آلدانف، نه رمیزف. بزرگ‌ترین شاعری که تا این هنگام روسیه‌ی سده‌ی بیست زاده است، یعنی خاداسویچ نیز دیگر در میان نیست. روشن‌فکران قدیم رخت بستند، بی‌آنکه وارثی در میان به اصطلاح گذرکردگان دو دهه‌ی اخیر، آورندگان فرومایگی و زبونی میهن کمونیستی‌شان، داشته باشند.

اینک که دنیای نبوغ چون بسیاری دنیا‌های دیگرم به‌صورتی از خیال بدل شده

است، می‌توانم درباره‌اش با خویش‌داری بیشتری سخن بگویم. نبوغ آخرین رمانی است که به زبان روسی نوشته‌ام و خواهم نوشت. قهرمانش زینا نیست، ادبیات روسیه است. فصل نخست بر اشعار فیودور تمرکز یافته است. فصل دوم، جهش فیودور است به سوی پوشکین در روند رشد ادبی‌اش و نیز تلاشی است برای شرح سفرهای جانورشناختی پدرش. فصل سوم به گوگول گرویده است، هرچند محور اصلی آن چاه‌های سروده‌شده برای زیناست. کتاب فیودور درباره‌ی چرنیشفسکی که فصل چهارم را در بر دارد، مارپیچی است درون سونت. فصل آخر جستارهای پیشین را درمی‌بافد و قاب نبوغ را شکل می‌دهد؛ کتابی که فیودور سودای نگارشش را به‌سر دارد.

دوست دارم بدانم پس از آنکه نویسنده عشاق جوان را رها می‌کند، تخیل خواننده تا کجا قادر است آن‌دو را همراهی کند.

بسیاری مُلهمان روس در اوستاسیون رمان، برگردانش را به‌ویژه دشوار می‌سازد. پسر، دمیتری نابوکاف، فصل نخست را تماماً برگرداند؛ اما مشغله‌ی حرفه‌ای‌اش مانع ادامه‌ی کار شد. چهار فصل دیگر را مایکل اسکمل ترجمه کرده است. زمستان سال ۱۹۶۱ در مونترو برگردان هر پنج فصل را موشکافی کردم. مسئولیت ترجمه‌ی بریده‌اشعار و اشعار کامل تماماً بر دوش خودم است. سرلوحه‌ی کتاب خیالی نیست. شعر پایانی کتاب بدلی است بر آنچه «بندِ آنگین» خوانده می‌شود.

مونترو، ۲۸ مارس ۱۹۶۲

(برگردان از انگلیسی به روسی: گنورگی لیوینتون)

(برگردان از روسی به فارسی: بابک شهاب)